

بررسی تطبیقی انسان خودشکوفای مازلو با ویژگی‌های انسان در حکمت متعالیه

The Comparative Study of the Characteristics of Maslow's Self-actualized Person with that of Human in Transcendental Philosophy

Fahime Shariati*

Kobra Afshar**

فهیمه شریعتی*

کبری افشار**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۹/۱۲

Abstract

The comparative study of the characteristics of Maslow's self-actualized human beings with that of human in Transcendental Philosophy shows that there are commonalities between them that imply the similarity of Maslow and Mulla Sadra's viewpoints. These similar views can be classified in terms of needs, belief in intuition, the viewpoint, life meaningfulness, indifference to the sector or class, belief in the true self, change in the criterion of pleasure, and attention to potential talents. In spite of the commonalities, some differences were found between them. Among the differences, reference can be made to their methods, Mulla Sadra holistic view and Maselow's atomistic view, Mulla Sadra's special attention to the superior world and the distance between the human's ideal self and the self-actualized human, which is rooted in psychological view of Maslow and Mulls Sadra's transcendental pantheistic philosophy .

Keywords: Self - actualization, Maslow, Mulla Sadra, Human, Psychology, Transcendental theosophy.

چکیده

بررسی ویژگی‌های انسان خودشکوفای مازلو با اوصاف انسان در حکمت متعالیه به طور تطبیقی، دربردارنده اشتراکاتی است که دید مازلو و ملاصدرا را بیش از پیش به هم نزدیک می‌کند. برخی از جهات اشتراک ملاصدرا و مازلو در مسئله را می‌توان در طبقه‌بندی نیازها، اعتقاد به شهود، زاویه نگاه، معناداری زندگی، فارغ‌بودن از قشر و طبقه، اعتقاد به خود حقیقی، تغییر در ملاک لذت و توجه به استعدادهای ذاتی دانست. همچنین، این تطبیق نشان‌دهنده تفاوت‌هایی از جمله اختلاف روش ملاصدرا و مازلو، کل‌نگری ملاصدرا و جزءنگری مازلو، توجه ویژه ملاصدرا به عوالم برتر و فاصله نقطه اوج انسان در نظر ملاصدرا با انسان خودشکوفاست که ریشه در دیدگاه روان‌شناسانه مازلو و دیدگاه فلسفی وحدت وجودی حکمت متعالیه ملاصدرا دارد.

واژگان کلیدی: خودشکوفایی، مازلو، صدرالمتألهین (ملاصدرا)، انسان، روان‌شناسی، حکمت متعالیه.

* Assistant Professor of Ferdowsi University of Mashhad.
Shariati-f@um.ac.ir

** Undergraduate Student of Educational Sciences of
Ferdowsi University of Mashhad.
nafise.afshar66@gmail.com

* استادیار دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول).

Shariati-f@um.ac.ir

** دانشجوی کارشناسی علوم تربیتی دانشگاه فردوسی مشهد.

nafise.afshar66@gmail.com

مقدمه

قدما روان‌شناسی را به‌منزله شاخه‌ای از فلسفه که درباره نفس انسان بحث می‌کند به حساب می‌آوردند و از همین رو سابقه روان‌شناسی را می‌توان در میان آثار فلاسفه و حکمای متقدم یافت. این اصول که تحت عنوان علم‌النفس شناخته می‌شوند، در موارد بسیاری با روان‌شناسی جدید که از نوع تجربی و آزمایشگاهی است اختلاف‌های خرد و کلان و گاه مبنایی دارند، اما اشتراکات درخور توجهی نیز با روان‌شناسی انسان‌گرا دارند که امروزه طرفداران چندانی ندارد. روان‌شناسی انسان‌گرا، بر خلاف سایر گرایش‌های روان‌شناسی موجود، توجه بیشتری به هویت انسانی و امور فطری و از همین رو قربت‌های قابل توجهی با علم‌النفس اسلامی دارد، زیرا در علم‌النفس اسلامی نیز تأکید ویژه‌ای بر حقیقت انسان و قوای گوناگون آن شده است. در میان روان‌شناسان انسان‌گرا، مازلو به طور خاص با طرح سلسله‌مراتب نیازها و توجه به انواع نیازها، از سطح فیزیولوژیکی و صرفاً مادی عبور کرده و متوجه فرایندها شده است و به همین جهت بیش از سایر تئوری‌ها با علم‌النفس اسلامی امکان تقریب دارد. بررسی تطبیقی میان اصول موجود در آثار این دو رهیافت نشان می‌دهد انسان خودشکوفایی که مازلو درصدد تبیین آن در روان‌شناسی خود است جایگاهی شبیه انسان اشتدادیافته ملاصدرا در حکمت متعالیه را به خود اختصاص داده است. مصادیق و مشترکاتی که در مقاله بیان خواهد شد تا حدود زیادی تأییدکننده این مسئله است.

۱. خودشکوفایی از نگاه مازلو

مازلو بنیان‌گذار روان‌شناسی انسانی بود.^(۱) او در اوایل فعالیت‌های حرفه‌ای‌اش دریافت که زبان موجود روان‌شناسی در مسیر تحقیقاتش به کار

نمی‌آید و مصمم شد آن را تغییر دهد یا اصلاح کند، از این رو شروع به ابداع نظریه‌اش کرد. مازلو مبدع نوعی روان‌شناسی است که سر و کارش با برترین و والاترین آرمان‌ها و استعداد‌های ذاتی انسان‌ها در راستای کشف ابعاد حیرت‌انگیز درون پرغوغای آدمی است. او معتقد بود که توانایی و استعداد‌های انسان هرگز صرفاً از مطالعه افراد بیمار میسر نمی‌شود، از این رو می‌باید توجه‌مان را به افراد سالم نیز معطوف داریم (مازلو، ۱۳۶۶: ۲۰). او دریافته بود که پیگیری حقایق روان‌شناختی نمی‌تواند از سؤالات فلسفی جدا باشد و بخش عمده فعالیت‌های مازلو به برداشتن موانع فلسفی مربوط می‌شد که در راه پیشرفت روان‌شناسی به سمت مراحل نهایی خاص خودش قرار داشت (همو، ۱۳۷۴: ۱۶-۹).

مازلو پنج سطح نیاز برای همه انسان‌ها شامل نیازهای فیزیولوژیک، ایمنی و امنیت، تعلق و عشق، اعتماد به نفس و خودشکوفایی را بیان کرد. هر انسان طی زندگی خویش درگیر برآورده‌سازی سطحی از این نیازهاست. او این نیازها را به ترتیب گفته‌شده در قالب و شکل مخروطی تبیین کرد، به طوری که هر چقدر نیازها در سطح پایین‌تری قرار دارند (کف مخروط) تعداد افراد در این سطح بیشترند و هرچه نیازها عالی‌ترند (رأس مخروط) تعداد انسان‌هایی که در حال برآورده‌سازی آن نیازها هستند کمتر و کمترند.

شروع مطالعات مازلو بر اساس مطالعه زندگی دو استادش بود؛ مازلو جویای آن بود که برتری‌های آن‌ها را درک و کشف کند. سپس او به جمع‌آوری آزمودنی‌های دیگری پرداخت و باقی‌مانده زندگی‌اش را به شناسایی و مطالعه این افراد گذراند.

از مهم‌ترین اصطلاحات کلیدی نظریه مازلو «خودشکوفایی»^۱ است. مازلو برای تبیین سطح نیازهای خودشکوفایی اصطلاحات گوناگونی را

منشی‌گرا^(۱۲)، تشخیص بین وسیله و هدف، شوخ‌طبعی فلسفی و غیرخصمانه، خلاقیت و ... (همو، ۱۳۶۷: ۳۰۰-۲۰۰). نظریه خودشکوفایی مازلو مستقیماً از تجربیات بالینی اخذ شده است. این نظریه در زمینه ترتیب اولویت نیازها از حمایت تجربی کمی برخوردار است، اما مشخص شده است که یک مدل توصیفی سودمند برای شخصیت و چارچوبی خوب برای بررسی تفاوت‌های فردی است و یکی از ویژگی‌های استوار نظریه‌اش شناسایی پتانسیل انسانی است (شی‌هی، ۱۳۸۸: ۲۴۴-۲۴۰). در آثار مازلو در خصوص ضعف و بدی به‌هیچ‌وجه غفلت نشده است.

منتقدان نظریه مازلو معتقدند بسیاری از افراد مورد مطالعه وی ناشناس بوده‌اند و امکان بررسی گزارش‌های او برای سایر پژوهشگران نیست. از طرف دیگر، چون بررسی مازلو روی نخبگان انجام شده است پس نمی‌توان نظریه خودشکوفایی او را به همه مردم تعمیم داد، همچنین مفاهیم نظریه وی مبهم است و دلایل تجربی کافی برای آن‌ها در دست نیست (خداپناهی، ۱۳۸۸: ۲۰۰). روان‌شناسی بشردوستانه وی به توسعه انواع جدیدی از درمان‌ها منجر شد که بر شناسایی منابع فردی برای رشد و التیام کمک به افراد برای غلبه بر موانع رشد و التیام تمرکز داشتند؛ مشهورترین این درمان‌ها درمان بیماری‌محور راجرز بود.^(۱۳)

۲. دسته‌بندی انسان از منظر صدرالمتألهین

از نظر ملاصدرا نفوس انسان در یک طیف از ضعیف به شدید و از پست به شریف قرار دارند. برخی در پایین‌ترین درجات و برخی در شریف‌ترین رتبه‌ها قرار می‌گیرند و میان این دو نیز مراتب گوناگونی وجود دارد؛ همان‌طور که سنگ‌ها از بی‌ارزش تا ارزشمند دسته‌بندی می‌شوند (صدرالمتألهین، ۱۳۶۳: ۴۷۰).

مانند تجربه اوج و سلسله‌مراتب نیازها که دامنه آن از نیازهای کمبود^(۲) تا نیاز بودن^(۳) گسترش دارد به کار برد. از نظر مازلو قبل از اینکه فرد به خودشکوفایی برسد باید نیازهای چهارگانه پیشین ارضا شده باشند.^(۴) فرایند تحول به خودشکوفایی منتهی می‌شود، زمان بسیاری طول می‌کشد تا افراد به این سطح برسند و معمولاً افراد در سنین ۶۰ سالگی به بالا به خود شکوفایی می‌رسند (خداپناهی، ۱۳۸۸: ۱۹۹). منتهای درجه خودشکوفایی تجربه اوج است؛ این اصطلاح طبیعت‌گرایانه بی‌نظیری است که همه معانی مشابه در واژگان مذهب و عرفان را داراست و در عین حال به هیچ‌یک از آن‌ها محدود نمی‌شود. پذیرش گرایش به خودشکوفایی یک اصل تلقی می‌شود که نظریه انسان‌گرایی به آن متکی است. مازلو و دیگران اعتبار این اصل را ثابت کرده‌اند و معتقدند که مانند غریزه، ژنتیکی و سرشتی است (همان: ۱۹۴). از نظر مازلو تعریف کامل فرد یا فطرت انسانی باید جامع سرشت، خلق و خو، فیزیولوژی، غددشناسی، نیازهای اساسی غریزی و هم ارزش‌های بودن که درونی و شبه‌غریزی‌اند باشد. ارزش‌های بودن شامل حقیقت، کمال‌طلبی، غایت‌مندی، سادگی، کلیت، خودبسندگی، معناداری و ... می‌شوند (مازلو، ۱۳۷۴: ۴۱۲). وجود این ارزش‌ها مجموعه کاملی از پیچیدگی‌ها را به ساختار خودشکوفایی می‌افزاید، عملکرد این ارزش‌ها همچون نیازهاست و از این رو فوق‌نیاز نامیده می‌شود. محرومیت از این ارزش‌ها انواع خاصی از آسیب‌ها را پیش می‌آورد که فوق‌آسیب نامیده می‌شود (همو، ۱۳۶۶: ۳۵). به طور کلی ویژگی‌های افراد خودشکופا از دید مازلو عبارت‌اند از:

پذیرش^(۵)، خودانگیختگی^(۶)، مسئله‌مداری^(۷)، نیاز به خلوت و کناره‌گیری، خودمختاری^(۸)، اراده، استمرار تقدیر و تحسین^(۹)، تجربه عرفانی^(۱۰)، حس همدردی، روابط بین‌فردی^(۱۱)، ساختار

از نظر ملاصدرا انسان دارای صفات متعددی است که از او ان کودکی در او رشد می‌کند؛ ابتدا حیوانیت و بهیمیت یعنی شهوت و آز در کودک غلبه دارد، سپس شیطانیت و مکر و ستیز بر او استیلا می‌یابد. بعد از آن صفات کبر، خودبینی، افتخار و برتری‌جویی در او آشکار می‌شوند و از پی همه درون او عقلی که بدان نور ایمان آشکار می‌شود پدید می‌آید. آن عقل از لشکریان الهی و گروه خدائیان و سپاه فرشتگان است و سپاه عقل از نظر او در چهل سالگی تمامیت می‌یابد. در حالی که لشکریان شیطان پیش از بلوغ به انسان حمله‌ور و بر قلب مستولی شده‌اند و نفس با آنها الفت گرفته است؛ اگر قلب ضعیف باشد شیطان بر آن غلبه می‌یابد و مسخرش می‌شود و اگر قلب به نور ایمان قوی باشد همه قوا مسخر اویند (همو، ۱۳۶۸: ۹/۹۳).

ملاصدرا خواص و صفات انسان را به بدنی، نفسانی و عقلی تقسیم می‌کند. صفات بدنی انسان به واسطه نفس برای او به وجود می‌آید مثل خنده و گریه؛ صفات نفسی که از جانب بدن به انسان عارض می‌شوند، مثل بیم و امید و اندوه؛ برخی از صفات نیز عقلی صرف هستند و جامعیت این صفات تنها خاص انسان است (همان: ۹/۸۲).

عقل نیز شامل عقل نظری و عقل عملی است. از نظر ملاصدرا انسان هویت واحدی دارد که اطوار گوناگونی داشته است و در مواردی حاکم حسی و گاه حاکم خیالی یا عقلی به فعالیت می‌پردازد. از نظر صدرالمتألهین حدوث نفس انسان جسمانی است، اما لزوماً در همه اطوار خویش نیازمند بدن نیست و پس از وصول به مرتبه عقل بالفعل غیرمحتاج به بدن می‌شود. البته این امر جز از طریق دگرگونی در جوهریت و اشتداد در وجود رخ نمی‌دهد (همان: ۸۴). مانند حکایت معراج رسول الله (ص) یا مشاهده ملکوت توسط حضرت ابراهیم (ع) که در این مرتبه انسان از حال عادی خارج شده و دگرگونی یافته است.

از نظر ملاصدرا نفوس انسانی در کمال، نقص، بلندی و پستی با هم متفاوت‌اند. در مقام مثال و روشن شدن این حقیقت، او افرادی را که ضعیف‌النفوس‌اند و چون مشغول به فکری می‌شوند احساسشان درهم می‌شود یا وقتی به احساسی مشغول می‌شوند فکرشان آشفته می‌شود شاهد می‌آورد. در مقابل این گروه افرادی هستند که بین ادراکات و تحریکات و مخصوصاً آنچه درباره فضایل باطنی است جمع می‌کنند. این، یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های نفوس ضعیف و قوی است (همان: ۸۶).

علت این تفاوت در افراد ممکن است در تفاوت افراد در حواس یا تفاوت در عقل آنان باشد، مثلاً گاهی این توانایی متعلق به صاحبان تخیل قوی مثل کاهن و جادوگر یا مربوط به صاحبان نفوس شریف و دارندگان علوم فراوان است (همان). تفاوت افراد در حکمت و حریت از نظر ملاصدرا بسیار شاخص است. افرادی که دارای حکمت هستند نیز یا حکمت را به گونه غریزی دارند که ذاتاً استعداد خاص برای حکمت تحصیل‌شونده دارند و نفسشان کاملاً آماده دریافت و آموزش است و نفوسی که برای یادگیری کودن هستند. این خود یک تفاوت عمده دیگر درباره انسان‌هاست. حریت نیز تفاوت دیگری بین افراد است که مطابق با آن برخی افراد ذاتاً فرمانبردار امور بدنی‌اند، اما برخی دیگر نوعاً این‌گونه نیستند، به بخش دوم نفس حر یا نفس‌رهایی از قید گفته می‌شود. از نظر وی حریت غریزی و ذاتی در انسان‌ها متفاوت است و البته ممکن است با تعلیم و عادت نیز این حالت رخ دهد (همان: ۸۷).

ملاصدرا نوع دیگری از تقسیم‌بندی نیز دارد که با توجه به صورت باطنی انسان است. وی علاوه بر صورت ظاهری به صورت باطنی قائل است که آن هم مثل صورت ظاهری دارای اجزایی است که همه آن‌ها باید نیکو باشند تا کل

پیروزی در کارها و برآورده شدن نیازها یقین دارد (همان: ۹۲).

می‌توان مفهوم خودشکوفایی را با انسان بالفعل ملاصدرا تطبیق داد، انسان بالفعل همان انسان سومی است که اشتدادیافته انسان اول است. به نظر می‌رسد خودشکوفایی در اندیشه مازلو از انسان دوم تجاوز نمی‌کند و ملاصدرا شکوفایی بیشتری را لحاظ می‌کند که طی آن انسان به نشئه بالاتری از وجود دست می‌یابد.

انسان پست مانند چهارپایان عمل می‌کند مثلاً حیوانات علاوه بر خوردن و خوابیدن گاهی افعال و انفعالاتی مانند احساسات، تخیل، جنگ با دشمنان، نزدیکی و موانست گرفتن دارند که البته همه این موارد برای حیوان پست و زبون است چون در انسان‌های فرومایه این امور تحت اداره نفس شریف عقلی نیست؛ در حالی که همین امور اگر در مجاورت نفس نطقی زیبایی، نور و لطافت کسب کنند استوارتر و بهتر از قبل صادر خواهند شد و انسان عقلی از میان محسوسات آنچه را بهتر است برمی‌گزیند و هدفش از این کار تقویت بدن در فعل طاعات الهی و بقای شخص در طلب خیرات و به چنگ آوردن فضایل و نیکی هاست (همان: ۱۵۷/۷). به این ترتیب از نظر ملاصدرا انسان حکیم در همان ارضای نیازهای سطح پایین خود نیز هدفی والاتر دارد.

نگاه ملاصدرا به انسان‌ها نگاه طیفی است که یک سر این طیف انسان بشری طبیعی است که می‌تواند به تدریج صفا و لطافت بیابد به طوری که دارای نحو دیگر از وجود و هستی اخروی شود. این انسان دوم است که در آن جمعیت قوا بیشتر و شدیدتر است و تمام حس‌ها یک حس مشترک‌اند (همان: ۹۷/۹). یعنی در این مرتبه با نفس مجتمع کارایی حواس متفرق انجام می‌شود. پس از آن انسان به وجود عقلی انتقال می‌یابد و عقل بالفعل می‌شود که تعداد کمی از مردم به این مرتبه می‌رسند. مبنای تفاوت کیفی میان انسان‌ها

این صورت نیکو شود. او اجزای تشکیل دهنده آن صورت را در چهار عنوان علم، غضب، شهوت و عقل برشمرده است، در صورتی که در این چهار مورد برای نفس انسان تعادل و استوا حاصل شود صورت باطنی زیبا می‌شود. وقتی که او به شرح و تفسیر این چهار عنوان می‌پردازد در واقع ویژگی‌های انسان‌های گوناگونی را برمی‌شمرد که از آن میان می‌توان به ناب‌ترین انسان‌ها و اوصاف آنان دست یافت.

در واقع زیبایی از منظر ملاصدرا در این موارد است. کسی که میان سخن راست و دروغ و بین درست و نادرست و اعمال خوب و بد بتواند حکم کند، یعنی قدرت تشخیص دارد و در حقیقت دارای حکمت است.^(۱۴) انسان زیبا و عالی مقام درباره قوه شهوت و غضب نیز قدرت کنترل دارد، چنین کسی قادر است فرمانده غضب و شهوتش باشد یعنی هنگام غضب تحت تأثیر آن عمل نمی‌کند، بلکه غضب مانند حیوان دست‌آموز سگ است که هر وقت بخواهد آن را به کار گیرد. چنین انسانی اصطلاحاً شجاع است یعنی در مقابل این قوه نه به افراط و نه به تفریط گرویده است نه تهور و بی‌باکی غیرمعقول دارد و نه اینکه ترسو است. این همان اعتدالی است که در رکن مهم زیبایی حفظ شده است. در شهوت نیز اعتدال دارد یعنی نه به افراط می‌افتد و نه به خمودی و اصطلاحاً دارای عفت، سخا، حیا، صبر و مسامحه است. در رکن بعدی یعنی عقل نیز دارای حسن تدبیر و تابناکی نظر است، نه انسان احمقی است و نه دارای شیطنت و فریبکاری است (همان: ۹۳). مجموعاً تمام این اوصاف به تحقق حکمت و حریت در معنایی که گفته شد می‌انجامد.

چنین انسانی دارای حسن خلق است و معنی حسن خلق در انواع چهارگانه آن عبارت از توسط بین افراط و تفریط است. نفس شریف به دلیل بلندی جستن از حقارت و خواری شجاعت و از همنشینی با خواری ابا دارد. چنین نفسی به

عنصر دیگر بدل می‌کند. تا جایی که اجسام را که انسان‌های عادی از حرکت آن ناتواناند حرکت می‌دهد و آتش را به غیر آتش تبدیل می‌کند (همو، ۱۳۸۳: ۱/۲۷۶).

در اندیشه ملاصدرا نوع نگاه به انسان و ربط و نسبت بدن و ماده او به ذهن یا نفس انسان به شدت بر روان‌شناسی و تعریف او از تکامل و تعالی سایه افکنده است. بدن موضع و محلی برای تجلی نفس است. نفس و بدن با یکدیگر اتحاد دارند و به واسطه بدن برای انسان حصول به مرتبه بالاتر به دست می‌آید. نفس نیز همان‌طور که بدن ماده نفس بود ماده عقل است و با او انسان از قوه عقلی به فعلیت عقل خارج می‌شود و اتحاد می‌یابد. نفس آینه‌ای است که در آن عقل تجلی می‌کند. این‌ها نشئات نفس‌اند که طی آن‌ها انسان خرده خرده و آهسته آهسته تبدیل تدریجی می‌یابد و از همین روست که گفته‌اند انسان جامع بین دو جهان است (همان: ۶/۲۹۵). انسان پست در نیازهای مادی حیوانی فرو رفته و در آن متوقف شده است، در حالی که انسان شریف از نیازهای سطح پایین به قصد نیازهای سطح برتر استفاده می‌کند و این شاید از اشتراکات این دو نحو نگرش باشد.

از آنچه بیان شد می‌توان ترسیم کرد که ملاصدرا انسان‌ها را در سلسله‌مراتبی از ضعیف به شدید قرار می‌دهد که هرچه آن انسان شدیدتر یا اصطلاحاً کامل‌تر باشد جامع ویژگی‌های بیشتری از همه موجودات است. حکمت، حریت، زیبایی ارکان درونی و ... ابعاد گوناگون این انسان قوی و شدید است. از نظر او در بسیاری از موارد انسان قادر به بالابردن درجه است، اگرچه این امر تحت تأثیر شرایط جبری نیز قرار دارد. در این مقاله می‌توان هستی‌های شدیدتر انسان را معادل ویژگی‌های خودشکوفایی مازلو قرار داد، همچنین می‌توان مفهوم خودشکوفایی را با انسان بالفعل ملاصدرا همان انسان سومی که اشتدادیافته انسان

در همین ماندن یا اشتدادیافتن وجود است که خود تحت تأثیر اعتدال در خوی‌هاست.

از دیگر مواردی که به شرافت نفس می‌انجامد و ملاصدرا اعتقاد دارد که تنها برخی از خواص می‌توانند به چنین مرتبه‌ای نایل شوند قدرت مکاشفات باطنی است. لازمه دستیابی به چنین قدرتی، که راهی به سمت تعالی و معادل خودشکوفایی است، ریاضت‌ها و مجاهدات و تلاش‌هایی در خلوت است که همراه قطع علاقه از دنیا و شهوات باطل و بیهوده، فرار شدید از صحبت خلاق، دوری جستن از آرزوهای فریبنده و بزرگ و خیالی است، چنین روشی می‌تواند نور باطن را بیفزود و باعث قرب به حق شود. چنین انسانی مظهر لایشغله شأن عن شأن است و آبادکردن شهرها و اصلاح کار بندگان او را از خلوت و مجاهده نفس بازمی‌دارد و این از نشانه‌های کمال نفس است (همان: ۹/۱۰۹). ملاصدرا توصیه می‌کند کسی که دارای فطرت و نهاد پاک و طبع سالم و هوش لطیف و ادراک و استعداد است باید به طلب جاه و مقام و ریاست مشغول نشود، بلکه از مردمان رویگردان و طالب خلوت باشد و با خداوند انس گیرد و قبل از آن نیز علوم ادبی، منطقی، طبیعی و اخلاقی را که سالکان الی‌الله به گونه اکتساب دریافت کرده‌اند تحصیل کند و این دو، شرط رسیدن به شهود قلبی در معارف الهی و معرفت نفس است.^(۱۵) نکته دیگر کشف موانع و خرق حجاب‌های واسطه میان حق و خلق است که در حکمت متعالیه بسیار مورد توجه است. نکته بسیار مهم در نگرش ملاصدرا اشتدادی‌بودن مقامات و مراتب انسانی است (همو، ۱۳۶۰: ۱۶۵).

ملاصدرا از نفوس شریفی صحبت می‌کند که به مرتبه‌ای از شرافت رسیده‌اند و تصورات آنان از حیث وجود چنان قوی شده که جای وجود عینی و خارجی را گرفته است به طوری که بیمار را شفا می‌دهد و اشرار را بیمار و عنصری را به

کرده و آن پیروی از دستورات الهی است تا جسم و هوا و هوس ریاضت و مجاهده و کارزاری را شروع کند، یافتن آگاهی بالاتر و دستیابی به رموز از این طریق میسر می‌شود (همان).

۳. جهات اشتراک ملاصدرا و مازلو در مسئله

با بررسی خصوصیات انسان در حکمت متعالیه صدرالمتألهین و دریافت مراتب گوناگون در انسان‌بودن و مقایسه آن با ویژگی‌های انسان خودشکوفای در روان‌شناسی مازلو، می‌توان گفت این دو دیدگاه با سبک‌های متفاوتشان در مواردی شباهت‌هایی با هم دارند که نشان از اشتراک در برخی نقاط دید دارند. این موارد عبارت‌اند از:

۳-۱. طبقه‌بندی نیازها

شاید بیشترین مشابهت آرای ملاصدرا با مازلو در نوع تقسیم‌بندی مازلو برای نیازها و طبقه‌بندی آن‌ها باشد. ملاصدرا مشغولیات نباتی، حیوانی و انسانی را با یکدیگر در نوعی چینش مطبق نظیر هرم مازلو که شکل مخروطی هم باید داشته باشد ارائه داده است که اتفاقاً هرچه از کف به رأس نزدیک‌تر شود از جمعیت آن کاسته می‌شود. ملاصدرا خطاب به انسان می‌گوید می‌دانی که تو قسوه‌ای طبیعی داری که گیاهان در آن با تو مشترک‌اند. قوه دیگری داری که حیوانات در آن مشترک‌اند. قوه دیگری داری به نام نفسانی که تنها برخی حیوانات در آن اشتراک دارند. همچنین، تو دارای قوه بالاتری هستی که شریف‌تر از همه است و در آن هیچ حیوانی اشتراک ندارد. جایگاه اولین قوه در کبد، دومین در قلب، سومین در مغز و اولین، قوه جذب و دفع، دومین، میل و نفرت، سومین، شهوت و غضب و چهارمین اراده و کراهت است (همان: ۷/ ۱۳۴).

اما آنچه باعث تفاوت شده و حاصل نگاه وحدت وجودی ملاصدراست این است که او

اول است تطبیق داد. البته چنان‌که گفته شد به نظر می‌رسد توضیحات مازلو از انسان خودشکوفای انسان دوم تجاوز نمی‌کند و ملاصدرا شکوفایی بیشتری را لحاظ می‌کند که طی آن انسان به نشئه بالاتری از وجود دست می‌یابد. به عبارت دیگر، خودشکوفایی در منظر ملاصدرا از خودشکوفایی مازلو شدیدتر است. البته مازلو در جاهایی از انواع خودشکوفایانی بحث می‌کند که برخی متعالی و برخی تعالی کمتری دارند. با این حال از لحاظ رتبه بین نهایت آن دو تفاوت رتبه است. می‌توان راهکارهای تشدید هستی از نظر ملاصدرا را در لابه‌لای آثارش به طور قابل اعتنایی یافت.

ملاصدرا یکی از قوای خاص انسان را قوه عقل عملی می‌داند که آن را نیز قابل استکمال می‌شمرد. مراتب استکمال عقل عملی: مرتبه اول تهذیب ظاهر با به کار بردن نوامیس الهیه و عمل به شرایع نبویه؛ مرتبه دوم تهذیب باطن و تزکیه و تطهیر قلب از ملکات ناپسند اخلاقی و اوصافی که عامل تاریکی دل است؛ مرتبه سوم تنویر قلب به نور و فروغ صور علمیه و صفات پسندیده و مرتبه چهارم فنای نفس از مقام ذات خویش و چشم دل را برای دیدن انحصاری خدا و مشاهده حق و جلوات او به کار بردن است که آخرین مراتب سلوک نیز است (همو، ۱۳۶۰: ۲۰۷).

تأکید ملاصدرا بر ریاضات عملی و بدنی برای دریافت صفایی که شرط تعالی است بسیار قابل اعتناست. از نظر او انسان سرگرم بدن و امور دنیایی و مشغول شهوات است و به عبارتی با نیازهای سطح پایین خود درگیر است و اگر این چنین باشد شوقی در او حاصل می‌شود که به مقتضای آن شوق صورتی اثرپذیر در نفس ایجاد می‌شود که او را بنده و فرمانبردار از بدن و همان خواست‌های دست پایین بدنی می‌کند و باعث می‌شود که انسان از لذات مخصوص به انسان باز ماند (همو، ۱۳۶۸: ۱/ ۳). از نظر او راه‌هایی از این سطح و عبور به سطح بالاتر را خداوند تدبیر

وارد نمی‌آید، بلکه گستره آن بی‌منتها به نظر می‌رسد (مازلو، ۱۳۷۴: ۱۱). هشیاری گوناگون عرفانی وجود دارد که در آن کل کیهان و هرچه در آن است در ارتباط با هر چیز دیگر از جمله خرد ادراک‌کننده ادراک می‌شود (همان: ۳۳۳).

این موضوع تا حدودی شبیه همان حیث وحدت وجودی است که در آثار ملاصدرا خودنمایی می‌کند و در تجربه اوج انسان خودشکوفای مازلو نیز به ظهور می‌رسد. نگاهی که القاکننده نوعی وحدت حقیقت و یگانگی انسان و جهان می‌شود؛ همان نگاهی که باعث شده است ملاصدرا انسان را به منزله نوعی هستی که امتداد او از حیات نباتی تا حیاتی والاتر از حیات متعارف انسانی که اتصال به حق نهایت آن است معتقد کند.

۳-۳. زاویه نگاه

مازلو هر اندازه که مسن‌تر می‌شد دیدی فلسفی‌تر پیدا می‌کرد، زیرا دریافته بود پیگیری حقایق روان‌شناسی نمی‌تواند از سؤالات فلسفی جدا باشد. او در یکی از نامه‌هایش می‌نویسد که گاهی چنان در دنیای خصوصی خودم با حال و هوای افلاطونی غرق می‌شوم و در همان حال با افلاطون و سقراط سخن می‌گویم و سعی می‌کنم اسپینوزا و برگسون را در مورد بعضی مطالب قانع کنم و از دست لاک و هابز عصبانی می‌شوم که در نظر دیگران گویی در این دنیا تنها زندگی می‌کنم (همان: ۱۶). به طور کلی اگرچه دید مازلو را نمی‌توان فلسفی نامید، اما نگاه وی فارغ از دید فلسفی نیز نبوده و همین امر باعث قرابت‌هایی با دیدگاه فلسفی ملاصدرا شده است.

۴-۳. معناداری زندگی

از دیگر جهات اشتراک می‌توان مسئله ارضای رضامندی را بیان کرد. مازلو معتقد است انسان

انسان را جداگانه نگاه نکرده است تا تفاوت انسان‌ها را به طور خاص بیان کند اگرچه گاهی لابه‌لای آثارش نوعی مقایسه بین انسان‌ها هم دیده می‌شود. طبقه‌بندی‌اش که شکل هرمی نیز دارد شامل هستی‌های گوناگونی می‌شود به طوری که انسان در هر جای این هرم امکان خودنمایی دارد. هرچه موجودیت انسان ناب‌تر می‌شود بقیه هستی‌ها از بالآمدن با او محروم می‌شوند. البته نگرش وحدت وجودی او نهایتاً به الاهیات به معنی الاخص کشیده می‌شود. آنچه گفته شد دارای قرابت‌هایی با هرم مازلو است، در هرم او نیز هرچه از کف به رأس نزدیک می‌شویم از جمعیت دارندگان آن نیاز کاسته می‌شود. نیاز زلال‌تر می‌شود و حالت انتزاعی‌تر و مفهوم‌تری می‌یابد. توحش به انسانیت ارتقا می‌یابد، اما تفاوتی که وجود دارد آن است که مازلو گذر صحیح از هر مرحله را مؤثر در تثبیت مرحله بعد می‌داند، اما صدرا گذر را طرح نمی‌کند، بلکه تغییر در بهره‌برداری و منظور و نوع نگاه از برآوری نیازها را متفاوت می‌یابد.^(۱۶)

۳-۲. اعتقاد به شهود

در هر دو نظریه‌پردازی، چیزی از نوع کشف و شهود وجود دارد که در انسان‌شناسی مازلو تحت عنوان تجربه اوج شناخته می‌شود. تجربه اوج اصطلاح طبیعت‌گرایانه بی‌ظنری است که همه معانی مشابه در واژگان مذهب و عرفان را دارد و در عین حال به هیچ‌یک از آن‌ها محدود نمی‌شود. تجربه‌ای که با هیچ‌گونه شیوه عمل ارادی و از پیش اندیشیده‌شده به دست نمی‌آید و تا حدودی اکتسابی است و طی آن بشر به چیزی درباره خود و جهان می‌رسد که عبارت است از اینکه هر دو حقیقتی یگانه‌اند و این حقیقت به صورت محور ارزش و اصلی نظام‌دهنده برای سلسله‌مراتب معانی درمی‌آید؛ این تجربه عبارت است از یکی شدن عین و ذهن که در آن لطمه‌ای به ذهنیت

می‌توان برداشت کرد که انسان متعالی از نیازهای دست‌پایین متوجه نیاز بالاتری شده که آن آرامش است و ملازمه‌ای با برآورده شدن نیازهای مادی ندارد. مازلو نیز معتقد است هر کس از نیازهای دست‌پایین کاملاً عبور کند به بالایی‌ها دست می‌یابد، اما در آثار ملاصدرا نشان از یک استعداد ذاتی در این خصوص نیز دیده می‌شود که مثلاً تحت عنوان حریت و حکمت غریزی از آن یاد شده است. البته مازلو بعداً درباره این موضوع که لزوماً باید ارضای نیازهای دست‌پایین صورت گیرد تا فرد به سمت خودشکوفایی حرکت کند تغییراتی داده است که گفته خواهد شد.

۳-۵. اعتقاد به قوانین و پایبندی‌ها

از دیگر قرابت‌های نظریه مازلو با ملاصدرا را می‌توان آن‌جا دید که مازلو از کنترل‌های مطلوبی سخن می‌گوید که رضامندی را به خطر نمی‌اندازد بلکه آن را افزایش نیز می‌دهد (مازلو، ۱۳۶۷: ۱۷). در واقع حریت حقیقی از نظر ملاصدرا نیز رهایی از فرماندهی نفس اماره است که با پذیرش قیودی که به منزله واجب و مستحب معرفی شده است به منصفه ظهور می‌رسد. ملاصدرا دستورات شرع را راهکاری معرفی می‌کند تا مانع اشتغال و سرگرمی نفس به بدن و پایبندی و روی آوردن به شهوات و خواست‌های بدنی و مقتضیات آن شود و ملکه فرمانبرداری از خواست‌های بدنی که خود ملاک برای حریت آن است حاصل نشود (صدرالمآلهین، ۱۳۶۸: ۱/۳).

مازلو بر این باور است که این مرز پژوهشی گسترده مناسب‌ترین سرچشمه دانش انسان نسبت به ارزش‌های پنهان در سرشت انسان به شمار می‌رود و نوعی نظام ارزشی، رضامندی ایده‌آل نوعی احساس دینی و فلسفه اصلی حیات وجود دارد که به نظر می‌رسد همه انسان‌ها نیازمند و مشتاق به آن هستند و بدون آن به پلیدی پستی،

خودشکوفای قادر است ضرورت‌ها را حفظ و در عین حال به ارضای نیازهای دست بالاتر فکر کند. یعنی تعالی بخشیدن به زندگی که به تعبیر ملاصدرا همان مؤلفه‌های زندگی نباتی یا حیوانی را دارد و در عین حال بسیار معنادار و جاداده شده در مرتبه بالاتری از حیات است. مازلو اعتقاد دارد این تصور رایج که انسان در صورتی که همه نیازهایش ارضا شود ملول و خسته خواهد شد و رضایت‌مندی خود را از دست خواهد داد به وجودآورنده فلسفه ناپخته‌ای است که مطابق با آن معناداری زندگی در گرو نداشتن برخی چیزها و تلاش برای به دست آوردن آن‌هاست. اما می‌دانیم که افراد خودشکوفای هرچند همه نیازهایشان برآورده شده باشد با این حال زندگی می‌تواند برایشان معنایی بسیار غنی و پرمایه داشته باشد، زیرا آنان می‌توانند به هر حال در عرصه زندگی حضور داشته باشند (همو، ۱۳۶۷: ۱۲).

فرد خودشکوفای توانایی باارزش شمردن مواهب، ممنون‌بودن به خاطر آن مواهب و اجتناب از به دام افتادن در آرزوها را دارد (همان: ۱۴). در کتاب فطرت والای انسانی این موضوع به طور شفاف‌تری بیان شده است؛ مازلو در توصیف افرادی که از ارزش‌های حقیقی لذت می‌برند می‌گوید آنان از ارضای نیازهای اساسی‌شان نیز بیشتر لذت می‌برند چون به آن‌ها تقدس می‌بخشند. آمیزش جنسی به صورت مراسمی مقدس برای زیستن به طریقی روحانی درمی‌آید (همو، ۱۳۷۴: ۲۶۴).

درباره سعادت که ارتباط مستقیم به لذت دارد ملاصدرا نیز چون حکمای پیش از خود به صراحت لذات را در مرتبه متفاوت دانسته و صرفاً لذات و خوشی‌های زودگذر را حقیقی ندانسته است و نشان مجازی‌بودن آن را این‌گونه ذکر کرده است که غرق‌شدگان در وادی لذات مادی دارای آرامش‌های الهی و آسایش‌های روحی نیستند (صدرالمآلهین، ۱۳۶۸: ۱/۱). بنابراین،

زایل‌کننده کدورت‌ها و تلاش فکری و نظرات علمی می‌شمرد (صدرالمتألهین، ۱۳۶۸: ۹/ ۱۲۵).

۷-۳. اعتقاد به خود حقیقی

در نگاه وحدت وجودی حکمت متعالیه اعتقاد بر این است که وجود و هستی موجودات دارای مراتب است و انسان کامل هستی شدیدتری نسبت به بقیه موجودات دارد. انسان در اتصال به هستی نامتناهی است و از حقیقت جدا نیست. در حکمت متعالیه هرگز نمی‌توان بعد روحانی انسان را از بعد مادی او جدا کرد و انسان حکیم در پرتو عقل متعالی و عمل خداگونه‌اش فعلیت‌بخش استعدادهایش است. ملاصدرا نگاه یکپارچه‌ای به نفس دارد، از نظر او نفس انسان مرتباً در حال خروج از قوه به فعلیت است. نفس ابتدا در مرحله جنین درجه نفس گیاهان را دارد؛ سپس تبدیل به حیوان بالقوه می‌شود و بعد از تولد به درجه نفس حیوانی می‌رسد و تا قبل از رشد و بلوغ در همان درجه می‌ماند. سپس، نفس او به نفس انسانی که با فکر و تعقل به ادراکاتی می‌رسد صعود می‌یابد. تعقل و اندیشه ورزی انسان تابشی از عالم ورای انسانی است و نسبت خرد انسان به عقل نورانی مثل نسبت چشم به نور آفتاب است، غایت انسان اتصال به عالم برتر است (همو، ۱۳۶۰: ۳۰۶). این نوع نگاه در روان‌شناسی انسان‌گرای مازلو نیست، زیرا این مسئله رنگی کاملاً باطنی و عرفانی دارد که جز از فلسفه ملاصدرا برنمی‌آید، اما نکته درخور توجه آن است که مازلو خود می‌گوید وقتی سخن از خودشکوفایی است به معنی آن است که خودی وجود دارد که باید شکوفا شود، یک انسان حداقل عبارت است از خلق و خوی، تعادل‌های شیمیایی و ... آنچه اغلب از آن به منزله گوش دادن به ندای تکانشی یاد کرده‌ام به معنی آن است که به خود جمال ظهور داده و شکوفا شود (مازلو، ۱۳۷۴: ۷۶). خودشکوفایی

ابتدال و بهبودگی کشانده می‌شوند (مازلو، ۱۳۶۷: ۲۰). مازلو نیز در موارد قابل توجهی به وجود ارزش‌های بالاتر و بعد معنوی انسان خودشکوفا تأکید کرده و گفته است که این افراد رسالت بزرگی در زندگی و وظیفه‌ای برای انجام‌دادن دارند. اهداف اینان به جز در چند مورد به مسائل اساسی و سؤال‌های جاودانی از آن گونه که آموخته‌ایم آن‌ها را فلسفی یا اخلاق بنامیم مربوط می‌شود؛ آن‌ها در وسیع‌ترین چارچوب داوری ممکن زندگی می‌کنند و درون چارچوبی از ارزش‌هایی کار می‌کنند که کلی و نه جزئی است (همو، ۱۳۷۶: ۲۲۴). این قبیل افراد در نظامی از ارزش‌های پایدار زندگی می‌کنند نه در دنیایی بی‌روح و فاقد هرگونه ارزش (دنیایی که تنها مدها، هوس‌ها، عقاید دیگران، تقلید و ... ارج دارد) (همان: ۳۸۶).

۶-۳. فارغ‌بودن از قشر و طبقه

از موارد دیگر نزدیکی دو نظریه فراتر از زمان و مکان‌بودن و فارق از قشر و طبقه‌بودن آن است. مازلو می‌گوید من آزمودنی‌های خودشکوفایم را منزله از ملی‌گرایی توصیف کرده‌ام، می‌توانستم بیفزایم که آن‌ها فراتر از قشر و طبقه‌اند، این موضوع بنا به تجاربی که داشته‌ام حقیقت دارد هرچند در گذشته چنین تصور می‌کردم که ثروت و مقام اجتماعی می‌تواند تکوین خودشکوفایی را محتمل‌تر کند (خداپناهی، ۱۳۸۸: ۱۸). به این ترتیب به‌رغم تفاوتی که در هرم مازلو در ابتدا وجود داشت و مطابق با آن کسی که کاملاً از ارضای نیازهای دست‌پایین عبور کرده می‌تواند نیازهای دست‌بالا را نیز درک کند، اما با تغییر این نگاه در ادامه آثارش چنان‌که خود او بیان کرد، تقریب دیگری حاصل می‌شود. ملاصدرا ترقی و سعادت را برای همگان می‌داند و شرط آن را به کارگیری اعمال و افعال پاک‌کننده نفس و

منضبط و مصمم بودن و نه مهره شطرنج بودن یا از روی درماندگی تابع دیگران بودن و به تعبیر دیگر قوی و نه ضعیف بودن (همان).

در مقام مثال و روشن شدن این حقیقت ملاصدرا افرادی را که ضعیف‌النفس اند و چون مشغول به فکری می‌شوند احساسشان درهم می‌شود یا وقتی به احساسی مشغول می‌شوند فکرشان آشفته می‌شود شاهد می‌آورد. در مقابل افرادی هستند که بین ادراکات و تحریکات و مخصوصاً آنچه درباره فضایل باطنی است جمع می‌کنند. این یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های نفوس ضعیف و قوی است (صدرالمتألهین، ۱۳۸۳: ۸۴).

۳-۹. تکوینی و ضروری بودن

در نگاه ملاصدرا انسان ریشه در حقیقتی دارد و با تولد باید در جریان رسیدن و نزدیک شدن به اصل اصیل خود باشد و اصلاً معاد و بازگشت انسان شرح همین رفع موانع و فاصله‌ها از خود حقیقی انسان است. بنابراین، کامل شدن و رسیدن به مقام حکمت و حریت در نهاد انسان و مسیر حقیقی اوست.^(۱۷) این مسئله چیزی است که در توصیفات مازلو از خودشکوفایی یافت می‌شود؛ از نظر او هر کسی می‌تواند خودشکوفای شود، اگر هر کسی نتواند دلیل آن این است که چیزی اتفاق افتاده که سر راه این فرایند شده است (مازلو، ۱۳۷۴: ۳۰۵).

۳-۱۰. تغییر در ملاک لذت

لذت هر قوه در انسان، درک حالت دلخواه با آن قوه مخصوص است (صدرالمتألهین، ۱۳۶۳: ۵۸۶). ملاصدرا نیازها را به دو دسته دنیایی و آخرتی تقسیم کرده و لذات حقیقی را از سنخ آخرتی دانسته است، زیرا لذات دنیایی همه انفعال و لذات حقیقی فعلی اند. افراد به حسب نوع ادراکشان شاد یا دردمند می‌شوند. برخی مردم آنچه را عین

موضوعی تدریجی یا مجموعه‌ای از پیشرفت‌های جزئی و اندک است. همه این‌ها به معنای داشتن خود واقعی است. آن‌ها فطرت‌های زیستی، فطرت‌های مادرزادی خاص خود و فطرت‌های بازگشت‌ناپذیر را یافته‌اند (همان: ۸۳). پس بازگشت به خود امری مشترک در هر دو نگرش است، اما این خود در حکمت متعالیه هستی بی‌نهایت است و هم این جاست که روان‌شناسی و فلسفه به الهیات پیوند می‌خورد. مازلو نیز در جایی بیان کرده است که مهم‌ترین طریقه برای حرکت به سوی خودشکوفایی آن است که به تعبیر اسپینوزا به انسان از جنبه جاودانگی نگاه شود یعنی اینکه بتوان جنبه‌های مقدس جاودانگی و نمادی او را ملاحظه کرد (همان: ۸۲). بنابراین، در بطن تفاوت موجود، هسته‌ای از اشتراک دیده می‌شود.

۳-۸. حکمران خود بودن

همان‌طور که ملاصدرا در مسئله حریت بیان کرد برخی انسان‌ها قدرت حاکمیت بر نفس خود را دارند و به راحتی می‌توانند بر خواسته‌های دست‌پایین نفس حاکمیت یابند. از نظر او مطابق حریت برخی افراد ذاتاً فرمانبردار امور بدنی‌اند، اما برخی دیگر نوعاً این گونه نیستند و به نوع دوم نفس حر یا نفس‌رهایی از قید گفته می‌شود (صدرالمتألهین، ۱۳۸۳: ۸۴).

این مشابه همان موردی است که مازلو به آن توجه و از آن به‌منزله خودمختاری یاد کرده است. اگرچه این دو را نمی‌توان دقیقاً منطبق دانست، اما تا حدودی اشتراکاتی دارند، مخصوصاً با این توضیح مازلو که بیان کرده خودشکوفایان بیش از افراد عادی از اختیار برخوردارند و کمتر از آن‌ها دستخوش جبرند (مازلو، ۱۳۶۷: ۲۲۶). معنای دیگر خودمختاری عبارت است از داشتن قدرت تصمیم‌گیری و اداره خود، عاملی فعال، مسئول،

زندگی باشند، زبان مردانی که در سطح مثال افلاطونی یا در سطح اسپینوزایی و تحت جنبه جاودانگی زندگی کند، قداست را در همه چیز ببیند و همه چیز را تحت جنبه جاودانگی ادراک کند، مهم ترین انگیزه هایش راستی و در مجموع فوق انگیزش باشد، به طریقی غیرکلامی نیز بتواند ارتباط برقرار کند، نسبت به جهان کل گراتر است و به راحتی از منافع ملی و دین پدیری و ... می گذرد، استعلا از بازی برد و باخت دارد، خداگونه تر و هیبت انگیزتر است و آنان آسان تر می توانند از خود تعالی جویند و به فراسوی خودشکوفایی حرکت کنند (مازلو، ۱۳۷۴: ۳۸۰). این جا را شاید بتوان نزدیک ترین نقطه اشتراک میان نظریه مازلو و ملاصدرا دانست. آنچه در حکمت متعالیه دیده می شود به قطع و یقین چیزی برتر از خودشکوفایی در روان شناسی انسان گرای مازلو است، اما این والاتر بودن وقتی در نگاه مازلو یافت می شود که او از خودشکوفای تعالی در مقابل خودشکوفای سالم یاد و یکی از خصیصه های آن را مستعد به رسیدن به فراسوی خودشکوفایی معرفی می کند. معمولاً هر جا چنین مطلبی از مازلو استنباط می شود عبور و گذری به جاودانگی به چشم می خورد چیزی که تا بیشترین حد محل تقریب این دو نوع نگاه است. در موارد زیادی که مازلو از مصادیق خودشکوفایی می گوید تفاوت ها و تعارض هایی با مصادیق حکمت و حریت مشاهده می شود.

۱۱-۳. توجه به استعداد های ذاتی

در روان شناسی توجه به مسئله ژنتیک یا استعداد های ذاتی بسیار رایج است و تأثیر این استعدادها برای انسان خودشکوفای مازلو نیز گریزناپذیر است. امری که ملاصدرا نیز به آن توجه ویژه دارد و حتی به رغم اینکه عالی ترین انسان از منظر او کسی است که قادر به ادراک

دردمندی است لذت می یابد و این به دلیل سوء ادراک آن هاست. وقتی مانع در ادراک وجود دارد دریافت لذت و درد حقیقی نیست (همو، ۱۴۱۱: ۲۳۵/۶).

از نظر مازلو نیز لذت امری متفاوت است، زیرا درباره کسانی که نیازهای دست پایین آن ها قبلاً ارضا شده باشد، آن افراد تنها با انواع والاتر دستمزد از قبیل تعلق، محبت، حرمت، تحسین، افتخار و فرصتی برای خودشکوفایی و پیشبرد والاترین ارزش ها مثل حقیقت، زیبایی کارایی، تعالی، تکامل، نظم، قانونمندی و ... برانگیخته می شوند (مازلو، ۱۳۷۴: ۳۱۶). البته در بطن این اشتراک افتراقی نیز نهفته است و آن اینکه جریان تغییر ملاک لذت در این دو نگرش متفاوت است؛ از نظر مازلو آنچه باعث این تغییر مذاقی شده ارضای بی کاست نیازها و عبور موفق از سطح اول است، اما از نظر ملاصدرا تفاوت در ادراک و میزان دستیابی به حقیقت باعث مسئله شده است. اگرچه در آثار متأخر مازلو دیده می شود که چرخشی ضمنی و مبهم از این موضع خود داشته، آن جا که در مقدمه کتاب *انگیزش و هیجان* گفته است «... در گذشته چنین تصور می کردم که ثروت و مقام اجتماعی می تواند تکوین خودشکوفایی را محتمل تر سازد» (خداپناهی، ۱۳۸۸: ۱۸).

نکته درخور توجه این است که افراد خودشکوفای در نظر مازلو با هم متفاوت اند و برخی از آن میان خودشکوفای تعالی اند که اوصاف این دسته به حالات عرفانی و بالتبع به انسان حکیم و حر ملاصدرا نزدیک ترند و از نظر مازلو که به آن ها افراد نظریه زی^(۱۸) در مقابل دیگر خودشکوفایان (نظریه وای) می گوید نیز دارای درجه برتری اند، زیرا دارای خصوصیات هستند که گروه وای آن ها را نداشته یا کمتر دارند، خصوصیات مثل تجارب اوجی که اعتباربخش به

این‌همه با افراد معمولی در جهان تفاوت دارند و درصدد یافتن سبب کلی برتری‌های آن‌ها بود و پس از آن شروع به جمع‌آوری آزمودنی‌های دیگری از این قبیل افتاد (مازلو، ۱۳۷۴: مقدمه). او در تبیین اوصاف خودشکوفایان بارها گوشزد می‌کند که آزمودنی‌های خودشکופا را به دلیل نبوغ بالایشان انتخاب می‌کرده است (همو، ۱۳۷۱: ۱۱۶). این به معنای آن است که مازلو از مصادیق جزئی که به نظرش از دیگران متفاوت بودند شروع کرد و به روش استقرا با مشاهده جزئیات نتایج کلی را اتخاذ کرد. این روش باب اعتراضات به او را از آن جهت گشود که چه دلیلی برای تعمیم این اوصاف به همه انسان‌ها وجود دارد.

۴-۲. کل‌نگری ملاصدرا و جزءنگری مازلو

مازلو با توجه به اینکه از روی مصادیق شروع کرده است جزئیات بسیاری را از کنش‌ها و واکنش‌های افراد خودشکופا ارائه می‌دهد که به نظر می‌رسد گاه دچار تعارضات وصفی در این خصوص می‌شود. ملاصدرا از ریشه‌ها و اسباب بحث می‌کند، در حالی که مازلو از لایه بیرون و نشانه‌ها سخن می‌گوید. یکی علت‌ها را می‌گوید یکی دلیل‌ها را و به همین سبب احتمال این هست که مازلو در برخی خصوصیات و شاخصه‌های کاملاً فردی شخص که صرفاً به اوصاف شخصی نمونه مورد مطالعه بازمی‌گردد با خودشکوفایی خلط‌هایی کرده باشد. مثلاً آن‌جا که گفته است؛ انسان‌های خودشکופا نیز دارای عادات احمقانه، افراط‌کاری، بی‌فکری و بی‌ملاحظگی خاص خود هستند، آن‌ها می‌توانند کسالت‌آور، سطحی، سرسخت و آزاردهنده باشند و به هیچ عنوان از خودبینی، غرور و تعصب در مورد دستاوردهای خانواده، دوستان و کودکان آزاد نیستند، بدخلقی و تندخویی نیز در آن‌ها نادر نیست، مرگ نزدیکان را چنان سریع از یاد می‌برند که گویی عاری از

وحی و اتصال با عوالم برتر باشد، اما در این نقطه اوج نیز او از این مسئله غافل نیست.

از نظر او آفرینش این نقطه اوج (پیامبر) با دیگران متفاوت است و لذا آثار وجودی نمونه‌های این نقطه اوج که بالاترین نوع هستی را نسبت به دیگر مخلوقات دارد متفاوت و وسیع‌تر از سایر انواع می‌شمرد و برای همین از خصوصیت این افراد مخصوصاً عالی‌ترین نوع که آن را نبی اکرم معرفی می‌کند آن می‌داند که او هیچ فخر و مباهاتی بر دیگران نمی‌فروشد، زیرا دارایی‌هایش را موهبت از جانب خدا می‌داند (صدرالمآلهین، ۱۳۵۸: ۱۱۵).

۴. جهات افتراق ملاصدرا و مازلو در مسئله

به‌رغم موارد مذکور که به‌منزله نقاط اشتراک معرفی شد، میان ملاصدرا و مازلو در برخی مسائل مطرح‌شده در این مسئله تفاوت‌های غیر قابل چشم‌پوشی وجود دارد که در بیشتر موارد طبیعی است و گریزی از آن نیست، زیرا تفاوت‌های عمده روشی، موضوعی و غایی بین دو اندیشمند حاکم است.

۴-۱. اختلاف روش ملاصدرا و مازلو

یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های مازلو با ملاصدرا در شخصیت فیلسوف ملاصدرا و روان‌شناس مازلو است. روش فیلسوف عموماً قیاسی و برهان‌های او لمی است. او از کلیات به مصادیق و جزئیات می‌رسد در حالی که روان‌شناس، آن‌هم در دوره تعالی روان‌شناسی آزمایشگاهی و تجربی از جزئیات و از مشاهدات جزئی به نتیجه کلی می‌رسد و اصطلاحاً روش استقرایی دارد. مازلو در یکی از آثارش بازگو می‌کند که چطور بر حسب اتفاق مطالعاتش درباره خودشکوفایی را آغاز کرد. او دو استاد داشت که جویای آن بود که آن‌ها را درک کند و با خود می‌اندیشید که چرا این دو

باشد که به طور مفصل و جداگانه طی آثار مازلو دیده می‌شود و این خود تحت‌الشعاع نگاه کلی و ریشه‌ای ملاصدرا و نگاه نشانه‌شناسانه مازلو است.

۴-۵. توجه ویژه ملاصدرا به عوالم برتر و عدم انحصار در دنیای مرئی

صدرالمتألهین شریف‌ترین انسان موجود در عالم را نفس پیامبر معرفی کرده است و در جای جای آثارش به توضیح ویژگی‌های او و افراد هم‌سنخ با او می‌پردازد.

در حکمت متعالیه ملاصدرا وقتی نفس از پلیدی و زنگار گناهان و اخلاق پست به سمت پروردگار رو آورد مورد عطا و بخشش واقع می‌شود و علوم در نفس او بدون هیچ شیوه متعارف ثبت می‌شوند و او پذیرای تمام حقایق می‌شود. این افراد دانش را با اشاره‌ای از جانب علل عالی درک می‌کنند (صدرالمتألهین، ۱۳۶۳: ۴۷۳). این در حالی است که در روان‌شناسی انسان‌گرای مازلو رگه‌هایی از اندیشه‌های فلسفی وجود دارد، اما هرگز نمی‌توان وجود و حضور عوالم دیگر را با ماهیتی شبیه به حکمت متعالیه یافت. این مسئله را می‌توان از تفاوت‌های ماهوی دو نگرش که هر یک اقتضای دانش مخصوص به خود را دارند به حساب آورد.

۴-۶. فاصله نقطه اوج انسان در نظر ملاصدرا با انسان خودشکوفای مازلو

ملاصدرا عالی‌ترین انسان را مجمع انوار عقلی، نفسی و حسی معرفی می‌کند که با روح و عقلش از ملک مقربین و به آئینه نفس و ذهنش فلک بازداشته شده از پستی‌های حیوانی و با حسش پادشاه عالم است پس جامع نشئات سه گانه است؛ با روح از ملکوت اعلی، با نفس از ملکوت میانه و با طبع از ملکوت اسفل است پس خلیفه خدا و مجمع مظاهر اسمای الهی و کلمات تامه است

هرگونه احساس‌اند. ممکن است دستخوش کج‌خلقی شوند و ادب اجتماعی معمول خود را از یاد ببرند (همو، ۱۳۶۷: ۲۴۲). همه این موارد در حکمت متعالیه خروج از حد اعتدال است که منافی زیبایی درون و از جهات تفاوت مسئله در این دو نظرگاه است.

۴-۳. اختلاف ناشی از جریان وحدت وجود در نگرش ملاصدرا

آنچه باعث تفاوت بین انسان خودشکوفای مازلو و انسان اشتدادیافته ملاصدرا شده و حاصل نگاه وحدت وجودی ملاصدراست آن است که صدرالمتألهین انسان را جداگانه و فارغ از هستی عالم نگاه نکرده است تا تفاوت انسان‌ها را به طور خاص بیان کند. اگرچه گاهی لابه‌لای آثارش نوعی مقایسه بین انسان‌ها هم دیده می‌شود، بلکه او طیف وجود و هستی انسان را در نظر گرفته که به فراخور نوع هستی‌اش یا در طبقه حیوانات، انسان‌ها، بالاتر یا پایین‌تر قرار می‌گیرد. به هر حال با توجه به اینکه او قائل به وحدت وجود است و انسان را تنها موجودی می‌داند که می‌تواند در هر جایی از طیف هستی که از یک سو بی‌نهایت است قرار گیرد؛ طبقه‌بندی‌اش که شکل هر می هم دارد شامل هستی‌های گوناگون می‌شود و انسان در هر جای این هرم امکان خودنمایی دارد. هرچه موجودیت انسان ناب‌تر می‌شود بقیه هستی‌ها از بالآمدن با او محروم می‌شوند.

۴-۴. شمول بیشتر انسان اشتدادیافته ملاصدرا

دسته‌بندی کلی ملاصدرا به نام حکمت و حریت، تمام ویژگی‌های نظری و عملی انسان خودشکوفای مازلو را در زیر دو عنوان جمع می‌کند. این نوع دسته‌بندی فراخ‌تر از اوصافی است که مازلو می‌گوید و جاهای خالی پرنشده‌ای در آن می‌ماند، اما می‌تواند جامع آن چیزهایی

پی‌نوشت‌ها

۱. در علم روان‌شناسی رویکرد روان‌کاوی نیروی اول، رفتارگرایی نیروی دوم و روان‌شناسی انسانی نیروی سوم نامیده می‌شود.
۲. نیازهای آ
۳. نیازهای ب
۴. اگرچه در آثار متأخرش بیان کرده که پیش از این چنین عقیده‌ای داشته است، این مطلب ناظر به چرخش او در این مسئله است (خدائپناهی، ۱۳۸۸: ۱۸).
۵. افراد سالم خود و دیگران را بدون نگرانی و شکایت می‌پذیرند.
۶. تصنعی رفتار نکردن و سادگی و طبیعی بودن.
۷. افراد خودشکوفای خودمدار نبوده و محور توجهاتشان مسائل بیرونی است.
۸. داشتن استقلال نسبی از محیط طبیعی و اجتماعی.
۹. بارها و به گونه ساده خوبی‌های زندگی را به دیده احترام و لذت نگریستن.
۱۰. گشوده شدن افق‌های نامحدود در برابر دیدگان.
۱۱. داشتن روابط ژرف‌تر و همجوشی و عشق وسیع‌تر.
۱۲. عدم تمایل به هتک حرمت و اهانت به افراد.
۱۳. نظریه راجرز به دلیل تأکید بر رشد فردی و شدن، اغلب به منزله معرف جنبه تکمیل تلقی شده است و بدین لحاظ وی معمولاً با دسته‌ای از نظریه‌پردازان که به روان‌شناسان نیروی سوم معروف‌اند دسته‌بندی می‌شود.
۱۴. ملاصدرا به دو گونه از حکمت یاد می‌کند. یکی در کنار حریت و دیگری به منزله حد اعتدال قوه علم که از ارکان زیبایی صورت باطنی است و خود عامل تحقق حکمتی است که اصل خیرات و قوه فضایل است (صدرالمآلهین، ۱۳۷۹: ۹۰/۹).
۱۵. در واقع آنچه گفته شد حرف‌های ملاصدرا درباره افلوطین است که در مقام تمجید از او و بر اساس حرف‌هایی که در کتاب *اثولوجیا* زده از سوی ملاصدرا ستایش شده است که چنین است و

(همو، ۱۳۶۰: ۳۴۴). این جاست که فلسفه، عرفان و علم‌النفس ملاصدرا با کلام پیوند می‌خورد؛ چیزی که شاید در کمترین اثری به این قوت یافت شود. این مسئله خود به تنهایی تمایز عمده‌ای به شمار می‌رود، زیرا اندیشه‌های مازلو از روان‌شناسی متعارف تجربی گام‌هایی بلندتر برداشته، اما در مرزهای خود باقی مانده است.

بحث و نتیجه‌گیری

روان‌شناسی انسان‌گرا به دلیل در نظر گرفتن ویژگی‌هایی از انسان که از حدود رفتارهای مادی تجاوز می‌کند نزدیکی‌هایی به علم‌النفس اسلامی یافته است. با توجه به ویژگی‌های خودشکوفایان در نگرش مازلو؛ جایگاه انسان خودشکوفای مازلو را می‌توان با جایگاه انسان اشتدادیافته ملاصدرا در حکمت متعالیه مشابه دانست. ملاصدرا و مازلو هر دو درباره درجات انسان هر یک به روش خویش بحث کرده‌اند، اما ملاصدرا به دلیل ماهیت حکمت متعالیه زوایای دقیق و وسیعی از هستی انسان را ملاحظه کرده است و او را در جریان حقیقت هستی مورد نظر قرار می‌دهد.

خودشکوفایی مازلو در میان انبوه اصول و معارف حکمت متعالیه ملاصدرا درباره حقیقت انسان و ویژگی‌ها و قوانین ناظر بر او قدرت هم‌اوردی ندارد، اما همخوانی‌های زیاد و قابل توجهی میان این مسئله روان‌شناسانه، با اصول حاکم بر حکمت متعالیه ملاصدرا درباره انسان اشتدادیافته، قابل استحصال است. با این بررسی، افق‌های دید مازلو و ملاصدرا در مسئله خودشکوفایی در مواردی به هم نزدیک می‌شود، اگرچه ماهیت مطالعات و آثار آن دو فرق‌های ریشه‌ای و عمیقی دارند. می‌توان اندیشه مازلو را کناره‌ای بر ساحل انسان‌شناسی حکمت متعالیه فرض کرد.

صدرالمتألهین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۵۸).
الواردات القلیبیه فی معرفه الربوبیه. تهران: انجمن
فلسفه ایران.

_____ (۱۳۶۰). الشواهد الربوبیه فی المناهج
السلوکیه. تصحیح و تعلیق آشتیانی. مشهد: مرکز
الجامعی للنشر.

_____ (۱۳۶۳). مفاتیح الغیب. تهران: مؤسسه
تحقیقات فرهنگی.

_____ (۱۳۶۸). الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه
الاربعه. قم: مکتبه المصطفی.

_____ (۱۴۱۱). تفسیر القرآن الکریم. قم: بیدار.

مازلو، آبراهام. (۱۳۶۶). روان شناسی شخصیت سالم.
ترجمه شیوا رویگریان. تهران: هدف.

_____ (۱۳۶۷). انگیزش و شخصیت. ترجمه احمد
رضوانی. مشهد: آستان قدس.

_____ (۱۳۷۱). به سوی روان شناسی بودن. ترجمه
احمد رضوانی. مشهد: آستان قدس رضوی.

_____ (۱۳۷۴). اققهای والاتر فطرت. ترجمه احمد
رضوانی. مشهد: آستان قدس.

چنان که خود دربردارنده علائمی است که درباره
انسان های شریف می گوید.

۱۶. البته باید توجه داشت که به رغم شباهت های
موجود در این مسئله، تفاوت های ماهوی در میان
است که بعداً گفته خواهد شد.

۱۷. از نظر ملاصدرا نفس به حسب ذات عقلیش توان
آن را دارد که موضوع صور الهی و نظام وجود از
حق اول متعال تا پایین ترین مراتب وجود شود
(صدرالمتألهین، ۱۳۶۸: ۱۲۷).

۱۸. نظریه زی و وای.

منابع

خداپناهی، محمدکریم (۱۳۸۸). انگیزش و هیجان.
تهران: سمت.

شی هی، نوئل (۱۳۸۸). پنجاه اندیشمند بزرگ
روان شناسی. ترجمه ژاله افشاری منفرد، حمید
پیروزی و یعقوب وکیلی. تهران: دانژه.